

«دفتر کاهی» متعلق به خود خود شمامست. از این به بعد بهترین نوشته‌های دانش‌آموزان دبیرستانی سراسر کشور را در این بخش چاپ خواهیم کرد. شما هم می‌توانید نوشته‌هاییتان را در قالب‌های متنوع شعر، داستان، طنز، گفت‌وگو، گزارش، نثر ادبی و... به نشانی رشد جوان برایمان بفرستید.

زیر نظر سید عباس تربن

#### نیلوفر شهرسواریان / تهران

حتی پسته هم  
از خوشروی ات  
نمی‌تواند خندان نباشد!

#### خوشرو

عید که می‌شود، خوشروتری  
برای عیدی‌ها  
برای میز خوراکی‌ها

#### فاطمه عبدالجباری / تهران

و شاید مثل دیشب  
سوار گاهواره  
  
دلم می‌خواهد امروز  
شوم همنگ دریا  
رها و شاد و سرخوش  
بخوانم شعر فردا

#### شعر فردا

دلم می‌خواهد امروز  
شوم همسایه باد  
و شاید مثل دیروز  
گلی خوش‌رنگ و دلشاد  
  
دلم می‌خواهد امشب  
شوم مثل ستاره

#### خط به خط

سپهر آرزوهایم خداوند را با من آشتبی می‌دهد. این جا  
آسمان معجزه‌های کوچک است، گر به سوی عشق  
می‌روی به این آسمان سری بزن.  
«ین دگر من نیستم، من نیستم  
حیف از آن عمری که با من زیستم»

فقط می‌توانم بگویم احساس پرندگان را دارم که آزاد  
و رها در آسمان آبی بی‌انتهای پرواز می‌کند. شاید واژه  
عشق را ساخته‌اند تا احساسی چنین عمیق و هزارسو  
را بیان کند و این تنها نیایشی است که می‌توانم با  
عشق بکنم؛

آسمان من تکه یخ‌زده‌ای از غم تنها‌ی است؛ باشکوه  
است، عزیز است، زیباست. آسمان من همه‌اش آبی  
نیست. آبی زندگی من همه‌اش آسمانی نیست. از  
عظمت آسمان همه آن‌بس که به هنگام غروب،  
به دل انگیزترین نفعه و داع می‌کند و مغروف است.  
آسمان پژواکی از درون احساسات من است. این  
آسمان، عشق و غرورش مملو از شگفتی و لبریز از  
خداست. نیای بی کران آرزوهای بزرگ مرآ به درستی  
می‌فهمد. آن‌ها را به اوج می‌رساند. جایی که هیچ  
غایبی به آن بال ننهاده است. آری من آدمدان به  
جستجوی آخرین ستاره شب؛ ستاره‌ای که در

دستهایش اما  
دور دستم گرد شد.  
عقربهای در اعتصاب  
تیک تیکش خفه شد!

«ای مرغ عشق! مرا با خود ببر به دیاری که همچو باد  
آزاد و شاد پای به هرجا توان نهاد.»

### دوست خوبم، شهرزاد بزدی پور/ تهران

قبل از هر چیز باید به بی‌نام بودن نوشته‌ات اشاره کنم، هر پدر و مادری نامی برای بچه‌اش انتخاب می‌کند و خوب است که تو هم برای نوشته‌ات اسم بگذاری تا هم بتوان آن را صدای زده هم نماینده خوبی برای حرفها و حس‌های تو در شعر باشد. نوشته بی‌نام است و ساده و صمیمی شروع می‌شود، اما در ادامه، استفاده از کلمه‌هایی که خیلی از مردم فکر می‌کنند متن را شاعرانه و ادبی می‌کند، موجب شده است که حرف‌هایت صمیمی‌شان را لازم است بدنهنده: کلمه‌هایی مثل پژواک، ننهاده، سپهر، مملو... البته مشکل از این کلمه‌ها نیست، چون این کلمه‌ها هم در صورت استفاده در جای مناسب، می‌توانند کارکرد خودشان را داشته باشند. مشکل این جاست که تودر این نوشته و برای بیان این حرف‌ها، نیازی به چنین کلمه‌هایی نداشته‌ای؛ آن هم کلمه‌هایی که با فضای نوشته‌ات جو در نرمی‌آیند. به همین دلیل شکل تصنیعی پیدا کرده‌اند. بخش‌هایی از نوشته‌ات که با حرف‌های سیاه مشخص شده‌اند، وزن عروضی دارند و به همین دلیل مخاطب به هنگام خواندن ممکن است تصور کند که با یک متن موزون رویه‌روست؛ حسی که در یکی دو جمله بعد از بین می‌رود. درباره این سطراها دو چیز می‌توان گفت: یک این که یکدستی نوشته‌ات را برهم زده‌اند، و دیگر این که نشان می‌دهد تو توانایی سرودن شعر موزون را داری و خوب است که استعداد خودت را در این زمینه محک بزنی. در پایان باید به سطراهای داخل گیوه اشاره کنم که نشان می‌دهد تو در قرض گرفتن سطراهایی از دیگران امانت دار بوده‌ای. البته خیلی خوب بود که در پایان نوشته‌ات به نویسنده‌گان و شاعران این بخش‌ها و منبعی که از آن استفاده کرده‌ای نیز اشاره می‌کردی. موفق باشی!

بی‌صدای

جسد بی‌جانش

به دستم چسبید!

سرمایی فلز قلبیش

به رگ‌هایم ریخت.

